

حیره

ونکاتی درباره ارتباطش

بادبکر قبائل عربی

(۲)



M.j.kister

آمد آنها از اقطاعات عراق یاد کرده است و بیان می‌دارد: مقداری از در آمدشان از عراق بود، گرچه بیشترین درآمدها و بیشتر اموالشان از عوایدی بود که از تجارت، غنایم حملاتشان بر ضد قبایل بدوی، حملات بر ضد

برای بررسی روابط میان حیره و قبایلش، اخبار مربوط به جمع‌آوری خراج توسط پادشاه حیره و موقعیت جمع‌کنندگان خراج نیز تا حدی مهم است. تحلیل در آمد امرای حیره و موقعیت حیره را ابوالبقاء، با توجه به در

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

AL - Hira. some notes on its Relations with Arabia in Arabica xv . Paris - Leiden, 1968 , M.J . kister

که اینک در کتاب زیر چاپ شده است:

Studies in Jahiliyya and Early Islam

M.J.kister , variorum reprints , london, 1980

همچنین ترجمه عربی این اثر را در کتاب زیر می‌توان یافت:

الحیره و مکه، وصلتها بالقبائل العربیه، تألیف م. ج. کستر، ترجمه، الدكتور یحیی الجبوری، جامعه

البغداد، ۱۳۹۶/۱۹۷۶، ص ۳۹ - ۸



زیادی از آنها را کشت.^۸ این رویداد را حارث بن حلزه در معلقه‌اش یاد کرده است.^۹ طبق نوشته «الأغانی»^{۱۰} و «شرح تبریزی» غیلاق سرپرست شترهای سفید (هجائن) نعمان بوده است.^{۱۱} طبق نوشته سمط اللالی^{۱۲} او از سوی نعمان به عنوان سرپرست شتران سفید قبایل مجاور قلمرو نعمان منصوب شده بود؛ «استعمله النعمان بن المنذر علی هجائن من یلی ارضه من العرب». خبر بکری نشان می‌دهد که غیلاق مورد اعتماد برای جمع آوری خراج‌ها بوده است. به گفته این خبر عقیقان بن عاصم یربوعی، شتر سفیدش (هجائنه) را از دید غیلاق پنهان کرده بود. زمانی که او مورد تعقیب غیلاق قرار گرفت، با شترش نزد نعمان رفت و تقاضای حمایت از او را کرد. او حمایت نعمان را به دست آورد و شترش را نگرفتند؛ «لم یأخذ منها (یعنی ابل) شیء». داستان غیلاق نحوه روابط موجود بین حیره و رییس یک گروه قبیله‌ای را مشخص می‌کند. غیلاق مورد اعتماد پادشاه حیره برای سرکوب کردن تغلب بود. او واحد نظامی را فرماندهی کرده بود و این محتمل است که همراه او افرادی جهت جمع آوری خراج نیز وی

سرزمین‌های مرزی سوریه، حمله بر قلمرو هر کس که آنها می‌توانستند به آن حمله کنند و از جمع آوری خراج‌ها از قبایل مطیع و فرمان بردارشان به دست می‌آوردند، از این راه حتی احشام زیادی را به دست آورده بودند.^۱ حکام حیره، رؤسای قبایل دوست را به عنوان جمع‌آورندگان خراج، رهبران نظامی دسته‌جاتی از سپاهشان و به عنوان حکم‌گزاران و صاحب منصبانی در قلمروشان، منصوب می‌کردند.

عمرو بن شریک ابو حوفزان در رأس گروه‌های شرطه منذر و نعمان بود؛ «وُلّی شُرطَةَ المنذر و النعمان من بعده».^۲ سنان بن مالک از اوس مناة (از نمر بن قاسط) از سوی نعمان بن منذر به عنوان امیر «ابله» منصوب شده بود.^۳

غیلاق بن قیس بن عبدالله بن عمرو ابن همام تمیمی در خدمت عمرو بن هند بود.^۴ او در شعر دجاجة بن عبد قیس مورد استشهاد قرار گرفته و در کتاب اختیارین^۵ به عنوان رهبر گروهی مهاجم همراه با حارث بن بیهة^۶ و حاجب^۷ یاد شده است. غیلاق از سوی عمرو بن هند برای مطیع کردن تغلب فرستاده شده بود. او به آنها (تغلب) حمله کرد و شمار

را همراهی می کرده‌اند. این می‌تواند مشخص کند که چگونه حکام حیره توانسته‌اند، سلطه خود را بر گروه‌های قبیله‌ای، با همکاری رؤسای قبایل دوست و نیروهای قبیله‌ای وفادار تحمیل کنند. برخورد میان جمع کنندگان خراج حیره با بخشی از قبیله، به برخورد با همه قبیله منجر می‌شد. طبق یک خبر ثبت شده در «العقد الفرید» از طریق ابو عبیده^{۱۳}، بنواسید (گروهی از عامر بن تمیم) وائل بن صریم یشکری (از بکر بن وائل) را اسیر کردند و سپس او را کشتند. زمانی که آنها وی را می‌کشتند، چنین می‌سرودند: «یا أَيُّهَا الْمُنَاحِ ذَلَوِي دُونَكَ»^{۱۴} برادرش باعث بن صریم به اسید حمله کرد و بزرگ این گروه را کشت و خودش به تنهایی یکصد مرد از همان گروه را به قتل رسانید. این روایت را نیز بکری در «معجم ما استعجم» آورده است.^{۱۵}

بکری نیز می‌نویسد:^{۱۶} وائل بن صریم از جانب عمرو بن هند به عنوان جمع کننده خراج (بعثه ساعياً) نزد بنو تمیم فرستاده شد، آنها او را به چاهی انداختند و سنگ بارانش کردند. او توسط بنو اسید به قتل رسید.

روایت پیشگفته را ریاشی با

جزئیات بیشتر در شرح حماسه آورده است^{۱۷}، همه عشایر بنی تمیم خراج مطالبه شده (الاتاوه) از سوی وائل بن صریم را پرداختند. زمانی که او نزد اسید رفت، آنها حشم و گوسفندانی به عنوان خراج برای وی جمع کردند و او دستور داد که آنها حشم و گوسفند جمع شده را بشمارند، هنگامی که او در کنار چاهی نشسته بود، پیری از اسید نزدیک او رفت و وائل به وی اعتنا نکرد، پیر مرد وی را به درون چاه هل داد. افراد قبیله، وائل را سنگباران کردند تا مُرد. برادرش، باعث تصمیم گرفت تا انتقام خون او را بگیرد و همراه با بنی غبر از یشکر به بنواسید حمله کرد. باعث سوگند خورده بود که چاه را از خون اسید پر کند و او نذر خود را به جا آورد و چاه را انباشته از خون بنواسید نمود.

شعرای یشکر در اشعار خود از این رویداد یاد کرده‌اند. این رویداد، همچنین توسط وزیر مغربی در کتاب «الایناس»^{۱۸} ثبت شده است.^{۱۹} این برخورد تا مدت‌های دراز در ذهن دو گروه ماندواین از ناسزایی که در بین این دو قبیله مانده مشهود است: «تعست غبر، تعست اسید»^{۲۰}



ان تَقْتُلُونَا^{۲۳} فَأَعْيَارِ مَجْدَعَةَ
أَوْ تَنْعَمُوا فَقَدِيمَا مِنْكُمْ الْمَنْزِ
مِنْهُمْ زَهِيرٍ وَ عَتَابٍ وَ مُحْتَضِرٍ
وَابْنَا لَقِيْطٍ وَ أَوْدَى فِي الْوَعْغَى قَطْنٍ^{۲۴}

اشراف تمیم نزد نعمان آمدند و از او آزادی اسرا را خواستند، نعمان موافقت کرد هر زنی که می خواهد باز گردد، به نزد خویشانش باز گردانده شود. از همه زنان سؤال گردید که آیا مایل هستند برگردند و همه آنها جز دختر قیس بن عاصم که خواست نزد مردی که او را اسیر کرده بود، بماند. (نام آن مرد عمرو بن مشمرج ذکر شده) دیگران خواستند که نزد خویشان خود برگردند. قیس بعد از آن سوگند یاد کرد هر نوزاد دختری که برایش متولد گردد، زنده به گور کند.

نَقْلُ «الْأَغَانِي»^{۲۵} عِلْتِ اِيْنِ حَمَلَةٍ
(عدم پرداخت خراج) و ابیات را ذکر نمی کند و داستان را تحت عنوان «حمله مشمرج» یاد می کند. اما در این نقل حمله تنها به بنوسعد محدود گشته است و نام زن اسیر شده، رمیمه دختر احمر بن جندل^{۲۶} که مادرش خوامر قیس بن عاصم است، آورده شده است. بلاذری در روایت کوتاهی از مشمرج یاد کرده

کاسکل اهمیت تاریخی این قصه را انکار کرده است^{۲۱}. شاید این انکار درست باشد، گرچه داستان به خوبی نظر قبایل نسبت به جمع کنندگان خراج را باز می نماید؛ نفرت از آنان و اعمال طغیانگرانه که بر ضد آنها انجام می دادند.

عدم پرداخت خراج به پادشاه حیره، علت حمله ارتش نعمان به تمیم بوده است. داستانی که از طریق ابو عبیده توسط مبرد ثبت شده است^{۲۲}، بیان می دارد: تمیم پذیرفت خراج به نعمان بپردازد. نعمان نیز برادرش ریان بن منذر را در رأس سپاهی به سرکوبی آنها فرستاد که افراد آن عمدتاً از بکر بن وائل بودند. آنها به تمیم حمله کردند، زنان و کودکان را اسیر کرده و احشامشان را نیز به عنوان غنایم همراه خود بردند. ابو مشمرج یشکری (عمرو بن مشمرج) قصیده ای سرورده و در آن شکست تمیم را شرح داده است:

لَمْ رَأُوا رَايَةَ النِّعْمَانِ مَقْبَلَةً
قَالُوا أَلَا لَيْتَ أَدْنَى دَارِنَا عَدْنَ
يَا لَيْتَ أُمَّ تَمِيمٍ لَمْ تَكُنْ عَرَفْتَ
مِرَاوِكَانَتِ كَمَنْ أَوْدَى بِي الزَّمَنِ

است.^{۲۷} برخی از گروه‌ها بکر بن وائل، به عکل حمله کردند، گرچه آنها از عکل که تحت فرماندهی نمر بن تولب بودند^{۲۸}، شکست خوردند. در یکی از اشعار مورد استشهاد بلاذری که به نمر بن تولب منسوب گشته است، از مشمرج به عنوان اسیری از عکل یاد نشده است^{۲۹} برای ارزیابی از داستان حمله، شعر خواننده شده توسط نعمان مورد استشهاد مبرد مهم است، زمانی که نعمان از خطای تمیم درگذشت، او گفته بود:

«ما کان ضر تمیا او تغمدها

من فضلنا ما علیه قیس عیلان^{۳۰}

نعمان به بنو تمیم یادآوری کرد که آنها اتاوه را بپردازند و با وفادار بودنشان به نعمان، از لطف وی بهره‌مند گردند، به نظر می‌رسد که عبارت اشاره‌ای است به فایده و بهره‌ای که پادشاه به رؤسای قیس عیلان می‌بخشید و بزرگان آنها را به عنوان جمع کنندگان خراج منصوب می‌کرد و به آنها چراگاه‌ها می‌بخشید و... این نکته با ارزشی است که مبرد اتاوه را به ادیان معنی کرده است، اشاره به این که معنای آن مطیع بودن و فرمان بردار بودن است.^{۳۱} بیت منسوب به نعمان

تلاش‌های حیره در منعقد کردن پیمان با برخی انشعابات تمیم (خصوصاً بنو سعد) را نشان می‌دهد، گروهی که سعی داشتند خودشان را از نفوذ حیره برهانند و این مسأله از عدم پرداخت خراج آشکار می‌گردد. برخی ابهامات روابط میان حیره و اسید و غطفان از داستان ثبت شده توسط محمد بن حبیب روشن می‌گردد.^{۳۲} ابن حبیب می‌گوید: این قبایل [یعنی اسد و غطفان] بایکدیگر حلیف بودند و تحت فرمان پادشاهان نبودند^{۳۳} عمرو بن مسعود و خالد بن نضله از اسد^{۳۴} هر سال از دربار امیر حیره دیدار می‌کردند، نزد او می‌ماندند و در مجلس بزم امیر حیره هم‌پیاله‌وی بودند. در یکی از این دیدارها منذر اکبر مطرح کرد که آنها می‌بایستی اطاعت نعمان را بپذیرند. او به آنها گفت: چه چیز مانع می‌گردد که شما به طاعت من در آید و از من دفاع کنید، همانند قبایل تمیم و ربیع، آنها پیشنهاد او را نپذیرفتند و عنوان کردند: این قلمروها برای شتران ما مناسب نیستند و ما نیز نزدیک قلمرو تو هستیم و در این شتران ما هستیم و هرگاه ما را بخواهی تو را اجابت خواهیم کرد. منذر دانست که آنها نمی‌خواهند پیشنهاد او را بپذیرند و



دیگری دشمن بود، آن گونه که پیشتر ذکر شد.

مسألهٔ تشکیلات دوسر، شهباء و وضایع، صنائع و رهائن از سوی روتشیتن مورد بحث قرار گرفته است.^{۳۷} همو، منابع در این مورد را جمع کرده^{۳۸} و نتیجه‌ای را که Caussinde Perceval استنتاج کرده، مورد بحث و نقد قرار می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که صنایع ارتش خاصی برای حراست ملوک (Pratorianer schaar) بوده است.^{۳۹} این نتیجه از سوی شارح نقائض نیز تأیید می‌گردد.^{۴۰}

احمد بن عبید بیان می‌دارد که صنایع مردمی هستند تحت فرمان پادشاه و مؤتمن او (یصطنعهم الملک) و آنان به خدمت او مشغول هستند. روایت دیگری نیز در این مسأله ارائه شده است: صنایع پادشاه، کسانی هستند که یاریگران پادشاه هستند که در رکاب او می‌جنگند و با واسطهٔ آنان پادشاه یاری می‌گردید. اطلاعات تکمیلی را مبرد ارائه کرده است.^{۴۱} بیشتر این افراد (وضایع) از بکرن وائل بودند. وضایع از سوی روتشیتن به عنوان Besatzungstruppen معرفی می‌گردد.

دستور داد که آنان را مسموم کنند. گرچه این مطلب که واقعاً خالد بن نضله مسموم شده باشد، مشکوک است^{۳۵} و چه بسا خود داستان نیز ساختگی باشد، اما این مطلب که: حکام حیره گرایش به گسترش دادن سیطره و نفوذشان، با به اطاعت درآوردن قبایل مستقل داشتند، از این داستان کاملاً آشکار است. از پاسخ دو بزرگ قبیله به نظر می‌آید که حکام حیره در نظر داشتند آنها را به حیطة قلمرو تحت سیطرهٔ خود درآورند، گرچه آنها این را نپذیرفتند^{۳۶}. حکام حیره سعی داشته‌اند که نفوذ خود بر قبایل را با عطای مزایا به آنها - که در داستان‌های پیشین مورد استناد قرار گرفت - یا با نیروی نظامی تحمیل کنند.

قدرت امرای حیره، به واسطهٔ در اختیار داشتن گروه‌های نظامی بوده است. این گروه‌ها از قبایل خاصی نبودند؛ چرا که هیچ قبیله‌ای در حیره تسلط نداشت بلکه خاندانی در رأس امارت بودند. بنابراین حکام حیره مجبور بودند که گروه‌های غیر خودی یا سربازان مزدور را به خدمت بگیرند. تنها گاه‌گاهی آنها می‌توانستند از نیروی قبیله‌ای بر ضد قبیله‌ای دیگر استفاده کنند که با

روتشیتن عنوان می‌کند که وضایع نمی‌بایست اشاره به گروه‌های خاص باشد. او چنین استنباط می‌کند که وضایع احتمالاً اشاره به گروه‌هایی بود که در پادگان‌ها مستقر بودند، خصوصاً در پادگان‌های مرزی. طبق نظر روتشیتن دوسرو شهباء احتمالاً اشاره‌ای به گروه‌های مستقر در پادگان‌های حیره است. تعریف ارائه شده از وضایع از سوی احمد بن عبید متفاوت است. ابن عبید می‌گوید که وضایع گروه‌هایی هستند که با پادشاه زندگی می‌کند، یکصد نفر از هر قبیله و قومی کمتر یا بیشتر. تعریف دیگر ارائه شده در همان منبع این است که: ^{۴۲} وضایع نیروهایی هستند منتصب پادشاه. طبق این تعریف *Bevan* وضایع را در لغت نامه و مفرداتش این گونه ترجمه کرده است:

«Levies troops, raised by the Lakhmid king»^{۴۳}

با این وجود ابن اثیر آنها را شبه رؤسا معرفی می‌کند.^{۴۴} عقیده متفق القول درباره رهائن این است که آنها گروگان‌هایی از قبایل بوده‌اند. روایت مفصل درباره گروه‌های حیری را ابوالبقاء نقل کرده است.^{۴۵} او می‌نویسد: امراء

القیس البدن کسی بود که به تقلید از تقسیمات سپاه کسری گروه‌های تحت فرمان خود را تقسیم بندی کرد و بر هر کدام نامی نهاد که تا پایان پادشاهی حیره بر جا ماند. مردمانی که به واسطه روابط خویشی با پادشاه ارتباط می‌یافتند، اهل الردفاده نامیده شده بودند. آنها رهبران گروه‌هایی بودند که در پیشاپیش گروه‌های دیگر در نبردها و حملات حرکت می‌کردند.^{۴۶} فرماندهان هر یک از تقسیمات این گروه ارداف نامیده می‌شد.^{۴۷} بخش خاص ارتش حیره از میان آل لخم گردآوری می‌شد و این گروه به جمرات یا جمار مشهور بود. از سربازان این گروه اریش بن جزبیل از لخم را یاد کرده‌اند.^{۴۸} در روایت دیگر ادعا شده است که این گروه از کسانی تشکیل شده بود که از لخم و دیگر گروه‌ها گرد آمده بودند. و از دیگر گروه‌ها بنو سلسله از جعفی، بنو معاویه از کلب^{۴۹} و گروه‌هایی از بنو سلمان بن ثعل (از طی)^{۵۰} را بر شمرده‌اند.

بر طبق نوشته ابوالبقاء صنایع گروهی از سرکشان قبایل مختلف بودند. اینان رانده شدگانی از قبیله‌شان به دلیل ارتکاب ثقل یا انجام جرایم بوده‌اند. آنها



الشهباء (گرچه بر اساس روایت متضاد دیگران این گروه ضایع نام داشت) و الملحاء به دلیل رنگ زره‌شان به این نام نامیده شده بودند.^{۵۳} رهائن جوانانی بودند از قبایل عرب که حکام حیره آنها را به عنوان گروگان نزد خود نگه می‌داشتند که قبایلشان به قلمرو حیره حمله نکرده و به عنوان التزاماتی بین قبایل و امراء حیره می‌ماندند بعد از این تاریخ آنها برمی‌گشتند و گروه دیگری جایگزین آنها می‌شدند.^{۵۴} این نیروها مردم حیره و گروه‌های ایرانی - قدرتی را تشکیل می‌دادند که امراء حیره قدرتشان بر آن تکیه داشت. آنها در کنار نیروهای حیره به عنوان وفاداری به کسری به منظور دفاع از وطنشان: خانواده‌شان و دارای‌هایشان می‌جنگیدند و آنها نمی‌توانند از فرمان‌هایشان سرپیچی کنند.^{۵۵}

زمانی که پادشاه همراه با نیروهایش حیره را برای انجام عملیات نظامی ترک می‌کرد، مردم حیره از هجوم حملات بدویان در هراس بودند و در قلاع خود می‌ماندند تا این که پادشاه همراه با نیروهایش باز می‌گشت. گاهی اوقات پادشاه پیمان‌های را با

مورد حمایت پادشاه حیره و در امان او بودند. اینان در نبردها و حملات پادشاه حیره حضور داشتند.^{۵۱} روایت دیگری نیز دربارهٔ صنایع ارایه شده است، آنها مردانی از بکر بن وائل، لهازم، قیس و عبدالات و ثعلبة بن عکابه بودند. ابوالبقاء روایت نخستین را می‌پذیرد.

ابوالبقاء می‌گوید ضایع واحدی ایرانی بود که از سوی کسری به نزد امیر حیره به عنوان نیروهای امدادی فرستاده می‌شد، تعداد آنها ۱۰۰۰ بود و یک سال در حیره می‌ماندند. بعد از یک سال خدمت آنها به ایران برمی‌گشتند و گروه دیگری جایگزین آنها می‌شد در واقع آنها قدرت حاکم حیره را شکل می‌دادند و از طریق قدرت آنها حاکم حیره می‌توانست مردم حیره و همچنین قبایل بدوی را به طاعت خود درآورد و آنها را وادار به اطاعت خود کند. اگر این نیروها نمی‌بودند: یعنی بدون این نیروها، حکام حیره ضعیف بوده تا آنجا که حتی از خود مردم حیره نیز هراس بودند.^{۵۲}

مردم حیره سه بخش در ارتش تشکیل می‌دادند: دوسر یا دوسرة (برگزیدگان گروه جنگی و پهلوانان)،

یکی از معتمدان پادشاه برای مراقبت از شتر سفیدش بود.^{۶۱} مورد آموزنده حاجب بن زاره با بنوعدی بن عبدمناة است.^{۶۲} بنوعدی در خدمت حاجب بودند و حاجب تمایل داشت که به موجب حکمی از منذر آنها را بردگان خود کند.^{۶۳}

رؤسا بخش‌های قبیله در همکاری متقابل با حکام حیره در لشکرکشی‌های آنها بر ضد سوریه شرکت می‌کردند، از دربارشان دیدن می‌کردند و مورد اعتماد و احترام ایشان بودند. گرچه هیچ خط مشترکی از تداوم وفاداری و پیمان با حکام حیره وجود نداشت. رهبران ستیره جویی گروه‌ها بر ضد این پیمان‌های منعقد شده رؤسایشان با حیره می‌شوریدند، وقتی که آنها سهمی از مزایا که انتظار داشتند، نمی‌رسیدند. رقابت مداومی بین رؤسا در جلب حمایت حاکم حیره بود که این امر احساس نبود اطمینان را تقویت می‌کرد. تغییرات ناگهانی در سیاست ایران نسبت به حکام حیره بیش از پیش بر این احساس بی‌ثباتی می‌افزود. کار برد روش تفرق و قدرت^{۶۴} به عنوان وسیله‌ای جهت سیطره یافتن بر قبایل و نبود ثبات کافی جهت

قبایل مجاور خصوصاً بکر بن وائل و تمیم منعقد می‌کرد که آنها در غیاب او دیگر نمی‌توانستند به حیره حمله کنند.^{۵۶}

جلوه خاص از روابط قبایل با حکام حیره توسط ابوالبقاء تبیین شده است: قبایلی که در قلمرو مجاور پادشاهی حیره احشام خود را می‌چرانند، مجبور که ما یحتاج خودشان (المیره و الکیل) را از پادشاهی حیره تأمین کنند و بنابراین مجبور بودند که نسبت به حکام حیره وفادار باشند.^{۵۷} حکام حیره کاملاً از وضعیت قبیله‌ها آگاه بودند و از این آگاهی‌ها برای مداخله کردن در مسائل داخلی قبایل استفاده می‌کردند.

موردی از این شکل در داستان لقیط بن زاره مشخص شده است؛ او از سوی منذر بن ماء السماء متقاعد شده بود که فرزند ضمرة بن جابر نهشلی را برگرداند.^{۵۸} فرزند وی به عنوان گروگان به لقیط سپرده شد در مقابل فرزندان کبیش و رشیه^{۵۹} و بنو نهشل از پادشاه تقاضا کرده بودند که در این امر وساطت و پا در میانی کند.^{۶۰} فرزندش ضمرة بن ضمرة مورد توجه منذر و نعمان بود. او



اسبش گرفت و گفت:

«وراءك ايها الملك الضرو ما
فلوشت ان اضعد في سوي هذا
الموضع لوضعت»^{۶۵}

«زمانی که به تو عامر بن تمیم بر
نیروهای نعمان حمله کردند، موفق
شدند که ارتش او را عزیمت دهند و
اردوی او را تاراج کنند.»^{۶۶}

پیروزی قبایل بدوی بر نیروهای
سلطنتی حیره دلیلی کافی بود بر ضعف
دولت تابعه حیره و نویدبخش سقوطش و
این مقارن بود با ظهور سیادت و قدرت مکه.

وفادارنگه داشتن قبایل، همه آنها احساس
ناامیدی و دلسردی را در قبایل پدید
آورده بود. حملات موفق آمیز واحدهای
کوچک برخی قبایل بر ضد حیره ستوت
حیره را کاهش داده بود. عصیمه بن خالد
بن منقر توانست با خواسته‌های نعمان
مخالفت کند، هنگامی که نعمان فردی از
عامر بن صعصعه که عصیمه به او پناه داده
بود از وی خواست. هنگامی که گروه‌های
نعمان حمله کردند، عصیمه قوم خود را با
ندای جنگ (کوثر) فرا خواند و در مقابل
پادشاه مقاومت کرد. او نیز خود را بر یال

تذکر:

از مهمترین منابعی که در تألیف این مقاله استفاده شده است کتاب المناقب المزیده
فی اخبار الملوک الاسدیة نوشته هبة الله بن ناصر بن الحسين بن نصر (یا نصیر) زنده
به سال ۵۵۲ هـ. از علماء امامیه است که در دو جلد توسط صالح موسی درادکه و
محمد عبدالقادر خریسات، اردن ۱۹۸۴ م. در دو جلد به چاپ رسیده است.*
مؤلف این کتاب را به خطا ابوالبقاء هبة الله (محمد) بن نما بن علی بن حمدون ربعی،
معرفی گردیده است. ر.ک: نشر دانش، سال شانزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۸،
صص ۲ - ۸۱، نوشته آقای حسن انصاری قمی که به نام اصلی مؤلف این کتاب اشاره
کرده‌اند.

* این نکته از عبارت خود مؤلف کتاب (ج ۲، ص ۴۲۶) به دست می‌آید جایی که بیان می‌دارد: و منها
أن ... سنجر بن ملکشاه ...، سال وفات سنجر ۵۵۲ است.

● پی‌نوشتها:

- ۱- ابوالقاء، برگ ۱۴۵a، المناقب.
- ۲- ابن کلی: جمهرة النسب، برگ ۲۰۵a
- ۳- ابن کلی، پیشین، برگ ۲۳۲a، کاسکل: جمهرة النسب، ج ۲، ص ۵۱۳، بنواوس در ایام رده در جنگ با خالد بن ولید از بین رفتند. بنگرید به: ابن حزم؛ جمهرة انساب العرب، ص ۲۸۴
- ۴- ابن کلی این گونه آورده است. پیشین، بلاذری، انساب، غلاق، در برخی منابع دیگر (علاق)، بنگرید به کاسکل، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۱
- ۵- ابن کلی، پیشین، برگ ۹۸؛ کاسکل، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۲؛ الوزير المغربي: الایناس بعلم الانساب: نسخة خطی (۳۷b)، او از تیم بن عبده مناة بن اذبود. بنگرید به بلاذری؛ انساب الاشراف، ۹۲۹b
- ۶- S.m.Hvsayn: Early Arabic odes.P: 199
ترجمه آن ۱۶۱، شرح ص ۳۲۰ نسب در شرح این گونه است: علاق بن عبدالله بن حمام الریانی (از برادر او قیس بن عبدالله نیز نام برده شده است). گفته شده است ذوالکبیر، حارث بن منبه بن قرط بن صفوان بن مجاشع است. منبه اشتباه است و باید الحارث بن بیبة خوانده شود. مقایسه کنید با بیت ۱۳ از قصیده.
این بیت:
تجرد علاق الینا و حاجب
و ذوالکبیر یدعو بالحدظلة اركبوا
س. م. حسین این گونه ترجمه کرده است:
There come helter - skelter tous Allag and hagib: and Dul- Kir crying: Ho
Hanzala: ride forth
در مورد حارث بن بیبة بنگرید به کاسکل: پیشین: ج ۲، صص ۳۰۵، ۲۲۱
- ۷- حاجب، آشکار است که مقصود حاجب بن زرارة است.
- ۸- ابن قتیبة: المعانی الکبیر، ص ۱۰۱۲
- ۹- بنگرید به ابن کلی: جمهرة النسب، برگ ۷۲a، بلاذری، انساب الاشراف، برگ ۹۹۳a
- ۱۰- الاغانی، ج ۹، ص ۱۷۳
- ۱۱- شرح القصائد العشر، ص ۲۷۵
- ۱۲- بنگرید به: T.Noldeke: Funf Moallawat, 1,76
و در مورد پسرش عفاق بن غلاق که عبس او را به قتل رساند، بنگرید به: نفائض، ص ۳۳۶، الحطیبه:

- دیوان، ص ۳۲۳، بلاذری، پیشین، برگ ۹۲۹b
- ۱۳- بکری، سمط اللالی ص ۷۴۶ و بنگرید به لسان العرب (زلف) در متن بلاذری، پیشین. برگ ۷۹۸b، عقفان بن قیس بن عاصم به نزد اروی دختر کریم آمد. (روایت دیگر: ان الزائر کان متمم بن خویره) بنت عقفان. بنگرید به: ابن قتیبه: المعانی الکبیر، ص ۱۰۵ و بنگرید به: بلاذری، انساب الاشراف ج ۵، ص ۱: او گفت: که او از اصحاب پیامبر است. بنگرید به ابن حجر: الاصابة رقم ۵۶۱۹
- ۱۴- ابن عبدربه، العقد الفرید: ج ۳، ص ۳۵۴
- ۱۵- در مورد ابن بیت بنگرید به: مرزوقی: الازمنة و الامکنه ج ۲، ص ۱۵۹؛ الفراء، معانی القرآن، ج ۱، ص ۳۲۳؛ لسان العرب (میج)، الانصاری، شذور الذهب، ص ۴۳۶
- ۱۶- معجم ما استعجم (حاجر)
- ۱۷- پیشین، طویل
- ۱۸- تبریزی: شرح دیوان الحماسة ج ۲، صص ۱۱۲-۱۱۳ و بنگرید به بکری، السمط، ص ۲۸۶، ۴۷۶ (و مصادر دیگر که در پاورقی ۵ گرد آوری شده است).
- ۱۹- برگ‌های ۲۸b، ۲۹a
- ۲۰- المناقب، ۱۲۳
- ۲۱- بلاذری، انساب الاشراف، برگه ۱۰۷۵b، تبریزی، شرح دیوان الحماسة ج ۲، ص ۱۱۳، نوه باعث عمرو بن جبلة بن باعث در جنگ ذی قار نبرد کرده است. بنگرید به مرزبانی: معجم الشعراء، ص ۲۲۵ کاسکل: جمهرة النسب: ج ۲، صص ۲۲۱، ۵۸۵ (باعث بن صریم و وائل بن صریم)
- ۲۲- آنگاه که عَلم سپاه نعمان را دیدند، گفتند: نزدیک‌ترین مسکن ما عدن خواهد بود. کاش مادر تمیم مرا نمی‌شناخت.
- ۲۳- المبرد، الکامل، ج ۲، صص ۸۲-۸۳
- ۲۴- همچنین در روایت مبرد، همان منبع، همان جا، میدانی، مجمع الامثال، ج ۱، ص ۴۳۹، مرزبانی، معجم الشعراء ص ۲۱۱ (ان تقتلوه) که به نظر می‌رسد قرائت درستی از عبارت است.
- ۲۵- الاغانی، ج ۱۲، ص ۱۴۴
- ۲۶- در عبارت (احمد) است که نادرست می‌باشد. احمر بن جندل برادر سلامة بن جندل است. بنگرید به دیوان سلامة بن جندل، ص ۲۱، جاحظ، البیان و التبین، ج ۳، ص ۳۱۸، بغدادی، خزائن الارب، ج ۲، ص ۸۶؛ عمرو بن کلثوم: دیوان، ص ۳، بلاذری، انصاب الاشراف ۱۰۴۰a؛ کاسکل، جمهرة النسب، ج ۲، ص ۱۴۶
- ۲۷- بلاذری، پیشین، ۹۲۸a
- ۲۸- در مورد او بنگرید به: کاسکل: پیشین، ج ۲، ص ۴۴۴
- ۲۹- راح المشرج للركاب جنیبة فی القدماء سورا علی ادباها

در عبارت: مشرح، جنبیه

۳۰- المبرد، پیشین، ج ۲، ص ۸۴

۳۱- پیشین، ج ۲، ص ۸۳، ج ۱، ص ۲ و آنچه که در قبل درباره این مطلب آورده‌ایم. اللسان (لقح)، الجاحظ

مجموعه الرسائل ص ۵۹ (فخر السودان علی الیضان) ادیان مثل اربان و اریان

۳۲- ابن حیب، اسماء المغتالین (نوادیر المخطوطات، ج ۳، ص ۱۳۳)

۳۳- پیشین، ص ۱۲، ج ۱، ص ۳، نکته ۳

۳۴- بنگرید به کاسکل، جمهرة النسب، ج ۲، ص ۱۷۹، ۳۴۲

۳۵- بنگرید به بلاذری، انساب، ۹۰۳a (با روایت دیگری راجع به وفاتش)، الضبی: المفضلیات، ص ۷، س ۱ (چاپ لایل، توضیح ص ۱۴) القالی: النوادر ص ۱۹۵، الاعشی، دیوان، ص ۳۰۶ (چاپ جابر، الاسود بن یعفر قصیده ۴۹، بیت‌های ۶-۷) و بنگرید به: جواد علی: تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۷۳، ابوسحل، النوادر ج ۱، صص ۱۲۲- ۱۲۳ (و بنگرید به توضیحات عزة حسن)

۳۶- «... هذه البلاد لاتلائم موثینا» و بنگرید به نقل دیگر و متفاوت از پرسش پادشاه (البغدادی، خزانه، ج ۴، ص ۱۵۱: «... وان تدنوا منی كما دنت تمیم و ربیعہ».

Rothstein: die Dynastie der lahmiden , PP: 134 - 138

۳۷- الحماسة: الاغانی، العقد الفرید، الصحاح

Rothstein: OP.cit, P:137

۳۸-

۳۹- الکامل، ج ۲، ص ۸۳

۴۰- النقائص، ص ۸۸۴

۴۱- بنگرید به: جواد علی: تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۹۲ (الوضائع وهم الذین كانوا شبه المشایخ).

۴۲- ابوالبقاء، المناقب، برگ ۲۱a به بعد.

۴۳- بنگرید به: جواد علی، پیشین، ج ۴، ص ۳۱ و

S. Smith: Events in Arabia, in BSOAS, 1954, P: 430, Table a.

۴۴- کلمه مورد اشاره در عنوان رهبران اینان قابل تبیین نیست و به العرامی نگاشته شده است.

۴۵- ابوالبقاء: پیشین، برگ ۲۱a: «والارداف وهم عرفاء الجند وزعمائهم وأزماتهم».

۴۶- بنگرید به ابن حزم: جمهره، ص ۳۹۶

۴۷- بنگرید به کاسکل: پیشین، ج ۲، ص ۴۰۵

۴۸- بنگرید به الاشتقاق، ص ۳۸۶

۴۹- بنگرید به شعر یزید بن صعق و بیت جریر:



واحرزنا الصنائع النهايا.

حمينا يوم ذى نجب حمانا

بنگرید به دیوان جریر، ص ۶۸ (چاپ الصاوی)

۵۰ - ابوالبقاء، پیشین، برگ ۹۹b به بعد

۵۱ - پیشین، برگ ۲۲b و ابوالبقاء قول طبری را که این دو گروه (الشهباء و الدوسر) دو گروه ایرانی فرستاده شده به حیره بوده‌اند، ذکر کرده است.

۵۲ - ابوالبقاء، پیشین، ۲۱b، جواد علی: تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۹۳

۵۳ - ابوالبقاء، پیشین، برگ ۹۹b

۵۴ - ابوالبقاء، پیشین، ۱۰۲a

۵۵ - پیشین، ۱۰۰a، در مورد اهمیت فراهم کردن این آذوقه ما، مقایسه کنید با داستان يوم المشقر

۵۶ - ابوضمرد بن ضمرة مشهور است و اسم ضمرة بن ضمرة بن واقع شقة بن ضمرة است و مادرش هند دختر کرب بن صفوان یکی از رهبران بنو سعد بود. در مورد ضمرة بن جابر بنگرید به کاسکل: جمرة النسب: ج ۲، ص ۲۴۱ و در مورد شقة بن ضمرة، همان، ج ۲، ص ۵۳۰

۵۷ - کلب بن کنیس (یا کنیش) بن جابر پسر کنیس و (شبة با مادر ام الحطیئة ازدواج کرد. الاغانی ج ۲، ص ۴۳، ZDMG, XLIII, P:3, N:2

۵۸ - الضبی: امثال العرب، ص ۷-۹، المفضل بن سلمه: الفاخر: ص ۵۳، المیدانی: مجمع الامثال: ۱۳۶/۱.

۵۹ - بنگرید به مأخذ ارایه شده در پاورقی قبل و بلاذری: انساب، برگ ۹۸۶b

۶۰ - بلاذری، پیشین، برگ ۹۸۷b: وجعله من حدائه وسماره ودفع اليه بلا كانت له، فكانت في يده وهي هجائه وهجائن النعمان ابنه بعده، ورثها عن أبيه وكانت من أكرم الإبل...

۶۱ - مشخص است که او عدی بن عبد مناف بن اد است. بنگرید به کاسکل: جمهرة النسب: ۱۳۷/۲

۶۲ - ابن رشيق، العمدة ۱۷۴/۲ (قاهرة ۱۹۳۴).

63 - W. Caskel: Die Bedeutang der beduinen inder geschichte der araber, p:15 (Köln, 1953)

۶۴ - مشخص است که او عصمة بن سنان بن خالد بن منقر است. ابن کلیبی: جمهرة، برگ ۷۸b، بلاذری، انساب الاشراف، ۱۰۳۰۵، بنگرید به طفیل الغنوی: دیوان ص ۵۹ (شماره ۱۹) چاپ کرنکو و بنگرید به: کاسکل: جمهرة النسب، ۳۵۹/۲ (عصمة بن سنان).

۶۵ - محمد بن حبیب: المحبر، ص ۳۵۴

۶۶ - ابوالبقاء: المناقب، ۱۲۶a

